



جان رادن

اندیشہ اورول

زندگی و نامہ ہا، اسطورہ و میراث
ترجمہ ہرمز ہمایون پور



اندیشہ اورول



جان رادن

اندیشہ اورول

زندگی و نامہ ہا، اسطورہ و میراث

ترجمہ ہرمز ہمایون پور



فرہنگ جاوید



فرهنگ جاوید

© www.farhangejavid.com

صندوق پستی: ۱۴۱۵۵۵۴۳۱ | تلفن: ۰۲۱۶۶۹۰۶۰۳۱

@farhangejavid

@farhangejavidpub

@farhangejavid

John Rodden

Becoming George Orwell: Life and Letters, Legend and Legacy

Princeton University Press; Illustrated edition, 2020

Persian translation Copyright © Farhange Javid Publishing, 2022

First published 2022

All rights reserved

اندیشه اورول: زندگی و نامه‌ها، اسطوره و میراث

ترجمه هرمز همایون پور

جان رادن

مجموعه فرهنگ و علوم انسانی

ویراسته علیرضا جاوید

مدیر هنری و طراح جلد: محمد باقر جاوید

دبیر مجموعه: علیرضا جاوید

ناشر: انتشارات فرهنگ جاوید

صفحه آرا: احمد جاوید

چاپ اول: ۱۴۰۱

تعداد: ۵۰۰ نسخه

© کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات فرهنگ جاوید محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن چه جزئی چه کلی (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

Rodden, John

رادن، جان

اندیشه اورول: زندگی و نامه‌ها، اسطوره و میراث، جان رادن، ترجمه هرمز همایون پور

تهران: فرهنگ جاوید، ۱۴۰۱.

۲۸۵ ص. (مجموعه فرهنگ و علوم انسانی)

ISBN: 978-622-7004-36-6

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۰۴-۳۶-۶

Becoming George Orwell: Life and Letters, Legend and Legacy

عنوان اصلی:

۱. جورج اورول ۲. نقد و تفسیر. همایون پور، هرمز، ۱۳۱۸ -، مترجم.

۸۲۸/۹۱۲۰۹ - ۸۸۱۵۳۷۹

RR ۱۴۰۱

رُزْ گِلِگَر رادن^۱
(۱۹۲۸-۲۰۱۸)
با سپاسمندی جاودانه

*

تقدیم به همسر عزیزم
زیبا پرهام
به خاطر محبت‌ها و مراقب‌هایش.
— مترجم

فهرست

۹	یادداشت مترجم
۲۱	پیشگفتار: داندل و وینستن در وزارت واقعیت‌های بدیل
۳۱	مقدمه: اورول، "اورول" من
	بخش نخست: زندگی و نامه‌ها
۵۱	فصل اول حیاتی دُن کیشوت وار، غیرقدیسی، و سرسختانه
	فصل دوم تبادل نظر با مُشت پرانی؛ دوره‌های مباحثه دوایتن قدیمی
۸۹	واهل جدل مودت‌آمیز
۱۰۳	فصل سوم توفیق ادبی، یا وقتی بلربه اورول تبدیل شد
	فصل چهارم شاهکارهای دوقلوی اورول، مزرعه حیوانات و
۱۲۳	هزار و نهصد و هشتاد و چهار
۱۴۵	فصل پنجم یک نسخه "ناکجا آبادی" از یک دژم شهر کلاسیک
۱۶۳	فصل ششم تاجدار نثر انگلستان

بخش دوم: افسانه و میراث

۱۸۵	فصل هفتم	ارتباط فرانسوی، بخش ۱: ژان مالاکه، یک "اورول فرانسوی"؟
۱۸۹	فصل هشتم	ارتباط فرانسوی، بخش ۲: کامو و اورول، شورشی‌ها با یک هدف
۲۰۷	فصل نهم	چگونه و چرا اورول به "یک نویسنده مشهور" تبدیل شد: سوار شدن بر امواج زمانه
۲۳۷	فصل دهم	"مستثنی‌انگاری کاتولیک": چرا امریکای کاتولیک "سنت جورج" را تقدیس کرد
۲۶۷	فصل یازدهم	جنگ "اورولی": از سرد تا سایبری
۲۷۷	منابع تصاویر	
۲۷۹	نمایه	

یادداشت مترجم

حدود پانزده-شانزده ماه قبل که آگهی انتشار این کتاب را دیدم، به هر ترتیبی بود، به رغم گرفتاری های پُست و نرخ دلار و... نسخه ای از آن را به چنگ آوردم.^۱ دلیل اشتیاق من، علاقه عمیقم به جورج اورول بود.

دوستان از سال ها قبل دیده اند که در دفتر کارم چهار عکس دارم که یکی از آنها از آن جورج اورول است (این عکس را در همین یادداشت می گذارم). مراجعان معمولاً صاحبان سه عکس دیگر را، که از بزرگان ایران زمین هستند، می شناسند اما خیلی ها می پرسند که عکس چهارم از کیست. بسیاری از آنها حتی بعد از توضیح الکن بنده هرچند سری به تأیید تکان می دهند معلوم است که موضوع را نگرفته اند!

اما علاقه و ارادت من به اورول به سال ها قبل بازمی گردد، به زمانی که دانشجوی دانشکده حقوق بودم و مثل اکثر دانشجویان دیگر کله ام تا اندازه ای بوی قورمه سبزی می داد و، به همین مناسبت، معمولاً گرفتاری هایی — شاید هم بالاتر —

۱. اگر آن گرفتاری ها بود، اینترنت هم بود؛ بی جهت نگفته اند و می گویند: خدا گرز حکمت ببندد دری / ز رحمت گشاید در دیگری!



جورج اورول، ۱۹۴۳.

با ساواک داشتم. در آن تجربهٔ کوچک متوجه بی‌منطق بودن بعضی حرف‌ها و اعمال بازجویان می‌شدم و حرص می‌خوردم. مثلاً، من می‌گفتم ما - یعنی نیروی سومی‌ها - در قالب قانون اساسی فعالیت می‌کنیم، به خیال اینکه حرف آخر و قاطع را زده‌ام، غافل از اینکه گرفتاری در همین‌جا بود؛ در آن سال‌ها قرار نبود قانون اساسی ملاک کارها باشد. از اعلیٰ حضرت گرفته، که مدتی بود پنهانی جُبهه محمدعلی شاهی به تن کرده بودند، تا نمایندگان شورا و سنا و وزیران و مدیران کل که گوش - به - فرمان بودند و کاملاً آشکار بود که اعتنایی به قانون اساسی ندارند. اگر یکی از آنها هم گاهی اندکی "از خط" خارج می‌شد، بلافاصله سرنوشتی دوست‌نداشتنی در انتظارش بود!

آن اوضاع و احوال و آن بی‌اعتنایی‌ها به قانون، مرا که دانشجوی حقوق بودم

و به خاطر جوانی گرایشی نسبت به این رشته شریف داشتم، دچار سرگردانی کرده بود، که بر "گرفتاری‌ها" با آن دستگاه "نیمه مخوف" می‌افزود! (درباره این پیشوند "نیمه" عرض خواهم کرد.^۱) دستگاهی که هیچ توضیحی هم نمی‌داد، فقط تهدید می‌کرد، و مرجعی هم برای تظلم وجود نداشت. هر دفعه می‌دیدم پرونده‌ام قطورتر و قطورتر می‌شود. لابد از جاهای مختلف و از شهرم شیراز اطلاعات جمع‌آوری می‌کردند. خوب، معلوم بود که با آن پرونده که بی‌جهت آن قدر قطور شده بود، هیچ مقامی جرئت نمی‌کرد به رفع "گرفتاری‌ها" دستور دهد.

این اوضاع و احوال، دانشجوی جوان حقوق را پریشان و سردرگم کرده بود. تا اینکه روزی در مجله‌ای فرنگی — به‌گمانم تایم بود — مقاله‌ای درباره جورج اورول و کتاب او، هزار و نهصد و هشتاد و چهار، خواندم. شرحی بود درباره این کتاب و اشاره‌ای کوتاه به کتاب دیگر اورول، یعنی مزرعه حیوانات. آنچه در آن مقاله درباره دیدگاه اورول در مورد دستگاه‌های مخوف ایدئولوژیکی نوشته شده بود، مرا تکان داد و چشمانم را تا حدودی باز کرد؛ و تا حدودی متوجه "منطق" سازمان‌های امنیتی خودمان شدم.

خلاصه کنم، از آن روز و آن مقاله، مهر اورول در دلم جا گرفت. هر جا مطلبی درباره آثار چاپ شده او به دستم می‌رسید با اشتیاق می‌خواندم. اما در آن زمان نه ارتباطات و امکاناتی داشتم و نه با فوت و فن سفارش کتاب آشنا بودم. بنابراین، تا سال‌ها بعد آشنایی‌ام با اورول فقط به همان مقالات محدود بود.

سال‌ها گذشت. دنیا و زمانه چرخید. تا بعد از انقلاب اسلامی رسیدیم به سال ۱۳۶۱ که ترجمه فارسی هزار و نهصد و هشتاد و چهار منتشر شد و به دستم رسید. (البته به نام ۱۹۸۴، که شرح خواهم داد چرا؟) کتاب را دکتر صالح حسینی ترجمه و انتشارات نیلوفر منتشر کرده بود. چاپ دوم آن را که دوباره خریدم، مربوط به زمستان ۱۳۶۴ بود (در تیراژ ۵,۵۰۰ نسخه که، یادش به‌خیر، شمارگان معمولی آن روزها بود!)

۱. بگذریم از اینکه چند سال بعد که خروشچف آن سخنان روشن‌گر را درباره دوره استالین گفت، صدرحمت به دستگاه‌های امنیتی خودمان فرستادم؛ چون دیدم که با همه "مخوفی" یک صدم یا حتی یک هزارم دستگاه‌های استالین نیستند. با این قیاس، در واقع "نیمه" مخوف بودند!

در متن کتاب حاضر می‌خوانید که نامی که خود اورول بر کتاب گذاشته بود، هزار و نهصد و هشتاد و چهار بود، اما زمانی که ناشری در امریکا کتاب را چاپ کرد، شاید به دلیل آسان خوانده شدن و به یاد ماندن، یا دلایل دیگر، نام را به صورت ۱۹۸۴ ضبط کرد، که تا آنجا که دیده‌ام در ترجمه‌های فارسی کتاب به همین صورت آمده است (ازجمله، در ترجمه خدیجه خدایی، تبریز: باران، ج. ۷، ۱۳۹۸). در کتاب حاضر، همه‌جا عنوان اصلی، یعنی هزار و نهصد و هشتاد و چهار، آورده‌ام.

این را هم بگویم که همه‌جا برادر بزرگ و مزرعه حیوانات آورده‌ام. چون دیده‌ام که بعضی از مترجمان محترم ظاهراً مصادره به مطلوب کرده‌اند و مثلاً ناظر کبیر و قلعه حیوانات نوشته‌اند. درحالی‌که برادر بزرگ علاوه بر اینکه عنوانی کم‌وبیش بین‌المللی شده است و در بیشتر زبان‌ها به معنی برادر بزرگی که از روی "ملاطفت" منت گذارده و مراقب شماست، به کار می‌رود، تغییر آن، طنز نهفته در آن را از بین می‌برد.

درباره مزرعه حیوانات نیز، که ظاهراً به دلیل ترجمه‌ای پیشگام که سال‌ها قبل از سوی انتشارات فرانکلین منتشر شد^۱ و عنوان آن قلعه حیوانات بود، در بیشتر ترجمه‌های فارسی، که دست‌کم ده‌تایی از آنها را دیده‌ام، به همین صورت، یعنی قلعه حیوانات آورده شده است، باید گفت که ظاهراً باز مصادره به مطلوب شده. درست است که جناب ناپلئون، خوک است که "مساوی‌تر" از دیگر حیوانات مزرعه است، همه "رفقا" را به کار گِل و بیگاری کشیده، و ارتباط آنها را با دنیای بیرون قطع کرده است — انگار که در قلعه‌ای محصور زندگی می‌کنند — اما طنز یا کنایه ظریف اورول در این است که ناپلئون در "مزرعه" از حیوانات تا پای جان کار می‌کشد و جیره غذایی آنها را کم می‌کند و... در صورتی که "قلعه" چنین

۱. قلعه حیوانات، ترجمه امیر امیرشاهی، مؤسسه انتشارات فرانکلین، بهمن ۱۳۴۷. برای اطلاعات بیشتر، نک: محمود آموزگار، "در حواشی کتاب در ایران" (بخارا، ش. ۱۴۶، مهر-آبان ۱۴۰۰، صص. ۳۴۶-۳۷۱، در این مقاله آقای آموزگار ابهامی وجود دارد. می‌نویسد، امیر امیرشاهی اسم مستعار مهشید امیرشاهی بوده است، اما نامه انتشارات فرانکلین به اعضای زندیاد کریم امامی خطاب به شهر آشوب امیرشاهی، در روزنامه آیندگان است. آیا مهشید و شهر آشوب یک نفر بوده‌اند؟

بیگاری و سختی و گرسنگی را نشان نمی‌دهد. به علاوه، معلوم نیست که در "قلعه" چرا آسیاب بادی می‌سازند؟

نویسنده کتاب حاضر، شیفتگی بیشتر از من نسبت به اورول دارد. او را به عرش می‌رساند و نثر او را در شمار بزرگان ادبیات انگلیسی مثل شکسپیر ارزیابی می‌کند. آنچه درباره اورول می‌نویسد ممکن است در بعضی جاها تا حدودی اغراق آمیز به نظر برسد. اما اگر به نقش اورول در جنگ سرد گذشته و نیز تجلیلی که هنوز همه ساله از او می‌شود توجه کنیم، می‌بینیم که ستایش عاشقانه نویسنده کتاب آن قدرها هم در دنیای انگلیسی زبان اغراق آمیز نیست. به عنوان نمونه، به مجله جدی نیو استیسمن اشاره می‌کنم. که در شماره چند ماه گذشته خود گزارش مفصلی داشت درباره جایزه اورول. ظاهراً این جایزه همه ساله به مقاله‌ای سیاسی داده می‌شود که نیت اورول را بهتر نشان داده باشد. اورول در مقاله 'چرا می‌نویسم؟' آورده است که هدف او رساندن مقالات سیاسی به سطح هنری است. به نوشته نیو استیسمن، در سال ۲۰۲۱ سیزده نویسنده در این مسابقه شرکت کرده‌اند، و نوشته کوتاهی از هر کدام در این مجله چاپ شده است. از اینکه کدام یک برنده شده‌اند اطلاع ندارم. اما منظورم از ذکر این موضوع نشان دادن ارج و اهمیتی است که اورول بعد از هفتاد و دو سال پس از درگذشتش در جوامع انگلیسی زبان دارد.

به این ترتیب می‌بینیم که اگر نویسنده کتاب معتقد است که اورول اهمیتی امروزی دارد، با توجه به رژیم‌های دیکتاتوری و توتالیت‌رک در دنیا وجود دارد، چندان هم بیراهه نمی‌رود، و هشدارهای او اکنون هم به اعتبار خود باقی است.

نمی‌دانم آیا هانا آرنست از دو کتاب آخر اورول، یعنی مزرعه حیوانات و هزار و نهصد و هشتاد و چهار اطلاع داشته است یا نه؟ خاستگاه توتالیتاریسم خانم آرنست چند سالی بعد از دو کتاب اورول که در اواخر دهه ۱۹۴۰ منتشر شده بود، در سال ۱۹۵۱ به انتشار درآمد.^۱ البته در آن سال‌ها وسایل ارتباطی امروزی وجود نداشت

۱. به نقل از پیشگفتار مترجم بر توتالیتاریسم، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث، ج. ۱۸، ۱۴۰۰.



حقیقت به قدرت: اورول و هنرنویسندگی سیاسی. تصویرساز: رالف استیدمن.

که همگان از رویدادها به سرعت آگاه شوند. اما اطلاع یا بی‌اطلاعی هانا آرنت مقوله‌ای فرعی است و اصل موضوع این است که هر دو نویسنده متوجه خطرات خانمان‌سوز رژیم‌های توتالیتار و شباهت‌های آنها به یکدیگر — در آن زمان، آلمان هیتلری و شوروی استالینی — شده بودند و نسبت به این خطرات هشدار می‌دادند.

چون در متن کتابی که می‌خوانید و نیز در پارگ‌های افزوده مترجم کم‌وبیش

درباره تمام نکات فوق توضیحات روشن‌گر داده شده است، در این مورد سخن را کوتاه می‌کنم.

شباهت‌های این رژیم‌ها گه‌گاه حیرت‌انگیز است. نگاه کنید که اینکه به چه چیزهایی علاقه دارند و در اجرای آنها سعی بلیغ می‌کنند. همان‌طور که در هزار و نهصد و هشتاد و چهار آمده، مقدم بر هر اقدام، تحریف یا حذف تاریخ و گذشته است؛ گویی که زمین و زمان با آمدن آنها موجودیت یافته است و قبل از آن چیزی یا «تاریخی» وجود نداشته است. دوم، تلاش برای تغییر زبان و اصطلاحات معمول مردم است؛ چیزی که در کتاب اورول از آن به عنوان «گفتار نو» یاد شده است. سوم، فشار بر مردم — چه از نظر معیشتی و چه از نظر رفتاری — به امید آینده‌ای درخشان که برای آنها «خواهند ساخت». چهارم، تجسس دائمی در زندگی، گفتار، رفتار مردم. در واقع، برخلاف اصل حقوقی که بر برائت است مگر آنکه به حکم دادگاه‌های قانونی خلاف آن ثابت شود، در رژیم‌های توتالیتار یکایک افراد مشکوک و مظنونند (جاسوس و عامل خارجی هستند) مگر آنکه دستگاه‌های امنیتی خلاف آن را ثابت کنند. پنجم، خلق کردن یک دشمن و تهدید خارجی — چه موهوم و چه واقعی — تا وسیله‌ای باشد برای ارعاب و سرکوب مردم، و نکات دیگری که در کتاب می‌خوانید. هدف از اینها، خالی کردن مردم از تصورات و آرزوهای گذشته، و ساختن انسان‌های «تراز نوین» است. انسان‌هایی که، خلاصه کنم، باور داشته باشند $2 + 2 = 5$ است. چقدر سرنوشت اسمیت در اتاق ۱۰۱ وزارت «حقیقت» عبرت‌آموز است. با آن همه آرزو و اشتیاق جوانی و عشق به محبوبه خود، بالاخره می‌پذیرد که $2 + 2$ واقعاً می‌شود ۵!

اما احتمالاً مهم‌تر از همه اینها که گفتم، به مرحله خدایی رساندن پیشوا، صدر، و رئیس است: موجودی ببری از خطا در آن بالا و به دور از مردم. ولی در واقعیت امر، آن رئیس معمولاً در فضایی قصرمانند با عیش و نوش زندگی می‌کند، لابد در خاطرات میلوآن جیلاس، معاون تیتو قبل از به زندان افتادن، را خوانده‌اید که در یکی از سفرهایش به مسکو در ضیافت شبانه استالین در کاخ کرملین شرکت می‌کند. می‌گوید ظاهراً این‌گونه ضیافت‌های مجلل هر شب

برقرار بوده است. در شبی که جیلاس حاضر است، "رفقا" یکی یکی برادر بزرگ را مشغول می‌کنند؛ از جمله، نیکیتا خروشچف با رقص شکم و قر کمر باعث التذاذ دبیرکل و حضار می‌شود! یا در خاطرات پزشک شخصی صدر مائو آمده است که ایشان گوشه‌ای معجزا و لوکس از شهر ممنوع، مقر امپراتوران چین، را به خود اختصاص داده و مرتباً دختران زیباروی را برای همنشینی با او به تحفه می‌آورده‌اند! آقای تیتو هم که معروف است؛ قصری در جزیره بریونی ساخته و در آنجا "زندگی" و تفریح و شکار می‌کرد و نیز پذیرای مهمانان خارجی خود در همان قصر و جزیره بود. و همه اینها در زمانی است که مردم — کارگران و کشاورزان عزیز — با تنگی و سختی گذران می‌کرده‌اند، به امید آنکه "بهشت موعود" نصیب نوه‌ها و نبیره‌هاشان شود!

اما، توضیحاتی درباره ترجمه کتاب لازم است. نخست اینکه، در سرتاسر ترجمه به دلیل پیشگیری از آشفتگی ذهنی خوانندگان، به برابر نهاده‌های مترجمان متعدد مزرعه حیوانات و هزار و نهصد و هشتاد و چهار پایبند مانده‌ام؛ برابرنهاده‌هایی مثل "پلیس اندیشه"، "گفتار نو"، "جرم فکری"، "دوگانه اندیشی" و غیره.

نکته مهم دیگری را باید گفت، چون می‌خواهم دلیل ترجمه نکردن بعضی قسمت‌های کتاب را توضیح دهم. این قسمت‌ها عبارتند از "سپاسگزاری‌ها"، شرح کتاب‌های ژان مالاکه، "یادداشت‌ها"ی بسیار مفصل و گاه تکراری. یکی-دو صفحه هم از توصیف تکراری در بخش "جورج اورول و آلبر کامو" و نیز فصل مفصلی که نویسنده تحت عنوان "چرا سوسیالیست نیستم"، به این موضوع اختصاص داده ترجمه نشده است. در امریکا واژه "سوسیالیسم" نکوهیده و جرم است. بنابراین، دلیل ندارد که چندین صفحه طولانی بخوانیم در توضیح اینکه چرا ایشان سوسیالیست نیستند!

بخش‌های حذف شده در ترجمه عمدتاً ارتباطی به موضوع کتاب ندارند یا تکرار چندباره مفاهیم و موضوع‌هایی هستند که قبلاً توضیح داده شده. تا جایی که اطلاع دارم، ناشران آن‌سوی دنیا وقتی قرارداد تألیف کتابی را با پژوهشگر یا نویسنده‌ای می‌بندند، معمولاً حدود صفحات اثر را مشخص می‌کنند. گمان

می‌کنم که بخش‌های ترجمه‌نشده اساساً به دلیل رسیدن به صفحات مقرر شده در قرارداد از سوی نویسنده اضافه شده است! در صورت ترجمه این بخش‌ها، حدود یک‌سوم یا بیشتر بر حجم کتاب افزوده می‌شد که در وضعیت کنونی بازار نشر کتاب در ایران، به نظرم، نوعی اسراف می‌بود، به خصوص که عمدتاً تکرار مکررات بود. به علاوه، کتابی را که جذاب و خواندنی — و حتی گاهی هیجان‌انگیز — است، احتمالاً به متنی طویل و خسته‌کننده تبدیل می‌کرد. امیدوارم این توضیحات صادقانه، مقبول طبع خوانندگان کتاب و ناشر محترم و آگاه آن قرار گیرد. در عین حال، اضافه می‌کنم که هرگاه در یادداشت‌های نویسنده در آخر کتاب (حدود پنجاه صفحه) مطلب یا اشاره‌ای بوده که آگاهی از آن لازم بوده است، و نیز کلیه ارجاعات به منابع و مآخذ گفته‌ها را در پاورگ‌ها با کلمهٔ «نویسنده» اضافه کرده‌ام، باقی پانویست‌ها از مترجم است. چون گذشته، به انتظار دریافت انتقادهای و دیدگاه‌های اصلاحی صاحب نظران عزیز هستم.

ه. ه.

تهران، ۳۰ دی ۱۴۰۰

اندیشہ اورول



شکل ۱. در ژانویه ۲۰۱۷، درست چند روز بعد از مراسم آغاز کار دانیل ترامپ، ۱۹۸۴ دوباره در صدر فهرست کتاب‌های پرفروش آمریکا قرار گرفت. کاریکاتور بالا لحظه‌ای را مجسم می‌کند که ترامپ به نیویورک تایمز (یا یکی دیگر از نشریات دست چپی عرضه‌کننده "اخبار جعلی") می‌نگرد. کاریکاتور، ترامپ را در قامت یک رهبر "اورولی"، که با چشمان جست‌وجوگرش به دنبال "دشمنان مردم" است، به ریشخند می‌گیرد.

آیا کاریکاتور از جورج اورول به‌خاطر تدوین "فهرست" بحث‌انگیز "کمونیست‌های پنهانی" انتقاد می‌کند، و بنابراین می‌گوید که اورول و ترامپ از یک قماش‌اند؟ بعید است. اما اورول کتابچه‌یادداشتی داشت که در آن نویسندگان و شخصیت‌های اجتماعی مختلفی را فهرست کرده بود که به آنها اعتماد نداشت که بتوانند از منافع دولت بریتانیا در مبارزات و تبلیغات جنگ سرد حمایت کنند. اورول فهرست خود را با جاسوسان ارشد بریتانیا در اداره اطلاعات و تحقیقات^۱ در میان گذاشت، سازمانی که بریتانیا بعد از جنگ، مشابه سیا، تأسیس کرده بود و به وزارت خارجه بریتانیا وابسته بود. این سازمان در ۱۹۷۷ برچیده شد.

شایان توجه است که این اولین باری نبود که تیتری مثل "فروش بالای ۱۹۸۴" در روزنامه‌ها ظاهر می‌شد. سی و چهار سال قبل‌تر، وقتی که شمارش معکوس ۱۹۸۴ نزدیک به پایان بود و سال جدید فرامی‌رسید، ۱۹۸۴ در رأس فهرست کتاب‌های پرفروش در سراسر دنیا قرار داشت. این کتاب حدود شش ماه، بین اکتبر ۱۹۸۳ و آوریل ۱۹۸۴، در جایگاه نخست پرفروش‌ترین کتاب جای داشت، این اعجاز برای کتابی که سی و پنج سال قبل منتشر شده بود بی‌سابقه بود.

پیشگفتار

دانلد و وینستن در

وزارت واقعیت‌های بدیل*

برادر بزرگ، به برادری^۱ خوش آمدی!

روزی تابناک و سرد در ژانویه بود، و کلید صفحه‌ها کلیک‌کلیک می‌کردند: \$\$\$\$\$\$\$\$\$\$. در یک طنز دلچسب تاریخی، نخستین روز کامل شروع کار رئیس‌جمهوری تازه، دانلد ترامپ، بود. این روز یعنی ۲۱ ژانویه ۲۰۱۷، مصادف بود با شصت و ششمین سالروز درگذشت جورج اورول و عیناً مثل داستان وحشتناک اورول، هزار و نهصد و هشتاد و چهار، از آینده‌ای شوم خبر می‌داد.

در یک بازنگری، شمارش معکوس اورولی به روز شروع کار رئیس‌جمهور، به قبل از روز انتخابات در ۸ نوامبر [۱۹۱۶] برمی‌گردد. پیروزی حیرت‌انگیز ترامپ، انفجاری غیرمنتظره در علاقه مردم به این داستان برانگیخت، به صورتی که چاپ آن با جلد نرم ظرف شش هفته به ده برابر رسید. در شب مراسم تحلیف، این کتاب در فهرست فروش‌های آمازون بین رتبه‌های ۵ و ۷ بود. بعد از مراسم، و اظهارنظرهایی بحث‌انگیز که مقامات دولت جدید بر زبان راندند، به رتبه ۲ صعود کرد، و در صبح روز ۲۵ ژانویه در جایگاه اول قرار داشت.

* Ministry of Alternative Facts

۱. Broadway؛ خیابانی در نیویورک، که به‌خاطر تماشاخانه‌هایش مشهور است. (مترجم)

به سرعت به جلو برویم، به شش ماه بعد: برادر بزرگ، به برادری خوش آمدی! در ۲۲ ژوئن، یک اجرای انگلیسی از ۱۹۸۴ به عنوان اولین برنامه مهم فصل ۲۰۱۷-۲۰۱۸ تئاتر هادسن^۱ در سالن تازه تعمیر شده این تماشاخانه به نمایش درآمد. این برنامه را سونیا فریدمن^۲، تولیدکننده لندنی، و اسکات رودن^۳، تولیدکننده نیویورکی، ترتیب داده بودند. این برنامه در ۲۰۱۳-۲۰۱۴ در لندن بر صحنه رفته بود، که در این اجرای آخر، آندرو گاوئر^۴ در نقش وینستن اسمیت^۵ ظاهر شده بود. ۱۹۸۴ بعد از آن، به کارگردانی رابرت ایک^۶ و دانکن مک میلن^۷، هر دو نویسنده و کارگردان، در سراسر انگلستان در سالن‌هایی که جای سوزن انداختن نداشتند نمایش داده شد، همراه با تحسین‌ها و تمجیدهای منتقدان. این اجرا با یک ویدیوی غول‌آسای دیواری همراه بود که برادر بزرگ را در حال خیره شدن به اعضای حزب نشان می‌داد تا مطمئن شود که جنبنده‌ای در حال ارتکاب "جرایم فکری"^۸ نیست. منتقدان از نور، صدا، و طرح آن ویدیو به عنوان یورشی تکان‌دهنده به ذهن و احساس تماشاچیان ستایش کردند (مثل سفری به اتاق ۱۰۱) و این اجرا را با فیلم‌های استنلی کوبریک^۹ و دیوید لینچ^{۱۰} هم‌تراز دانستند. این نمایش در ۲۰۱۶ برای تماشاچسانی در چند شهر آمریکا به نمایش درآمد، که مهم‌ترین آنها در تئاتر امریکن ریپرتوری^{۱۱} در شهر کیمبریج، ایالت ماساچوست، و تئاتر شکسپیر در واشینگتن دی.سی. [پایتخت آمریکا] بود. در نمایشی که در برادری اجرا شد کلیه بازیگران آمریکایی بودند.

نمایش ۱۹۸۴ در برادری با موفقیت ماه‌ها ادامه یافت که هدفش کلاً مسخره کردن و اعتراض به سیاست‌های ترامپ و دولت او بود. برای مثال، در ۴ آوریل — همان روزی که رویدادهای سرنوشت‌ساز داستان اورول اتفاق افتاد — یک گروه سیاسی مخالف در هالیوود (که به خود نام سینمای ایالات متحد داده بود)

1. Hudson Theater

2. Sonia Friedman

3. Scot Rudin

4. Andrew Gower

5. Winston Smith؛ شخصیت اصلی ۱۹۸۴. (مترجم)

6. Robert Ick

7. Duncan Macmillan

8. thoughtcrimes

9. Stanley Kubrick

10. David Lynch

11. American Repertory Theater

تربیتی داد که فیلم مایکل ردفرد^۱ دوباره در سینماهای آمریکا به نمایش درآید. این فیلم که در ۱۹۸۴ با بازیگری جان هرت^۲ در نقش وینستن و ریچارد برتن در نقش اُبراین^۳ تولید شده بود — و آخرین فیلم سر ریچارد قبل از مرگ او بود — در ۱۶۰ سینما در سراسر مملکت در ۱۴۸ شهر و ۴۲ ایالت (به اضافه پنج سینما در کانادا و یکی در انگلستان) نشان داده شد، با این هدف که به عنوان بخشی از مبارزه سیاسی بزرگ‌تر علیه تصمیم دولت ترامپ در حذف اعتبارات برنامه کمک به هنرمندان، از جمله اعتبارات بنیاد ملی برای هنرها، بنیاد ملی برای علوم انسانی، و مؤسسه سخن پراکنی عمومی^۴ [رادیوی دولتی]، به کار آید.

ساحره اُوال آفیس^۵، یا هذیان‌گویی‌های مکرر؟

همه اینها چگونه اتفاق افتاد؟ چندین رویداد خبری، که نمونه آن چیزی بودند که به “دنایای پساواقعی” مشهور شد، گویای برآمدن برق‌آسا و پیروزی نهایی هزار و نهصد و هشتاد و چهار است که در ژانویه ۲۰۱۷ در رأس فهرست پرفروش‌ها قرار گرفت. ظرف چند ساعت بعد از سوگند خوردن ترامپ، شون اسپایسر^۶ سخنگوی مطبوعاتی او با حرارت و بی‌توجه به آنچه عکس‌ها و شواهد آماری نشان می‌دادند تأکید می‌کرد که تعداد مردم تماشاکننده مراسم تحلیف از همیشه بیشتر بوده است. دو روز بعد، در برنامه صبحگاه یکشنبه تلویزیون، خانم کلیان کانوی^۷، مشاور نزدیک رئیس‌جمهور، در برنامه دیدار با مطبوعات^۸، با این “توضیح” که ادعاهای اشتباه اسپایسر صرفاً “واقعیت‌های بدیل”^۹ بوده از او دفاع کرد. زنگ‌ها از سراسر گیتی به صدا درآمدند که وینستن اسمیت هرگز نمی‌توانست در اتاقکش در “وزارت حقیقت”^{۱۰}، جایی که به واقع تمام جعلیات صرفاً می‌توانست عنوان “واقعیت‌های بدیل” خوانده شود،

1. Michael Radford

2. John Hurt

3. O'Brien

4. Corporation for Public Broadcasting

۵. Oval Office؛ اتاق بیضی شکل، دفتر رئیس‌جمهور آمریکا در کاخ سفید. (مترجم)

6. “post-factual world”

7. Sean Spicer

8. Kellyanne Conway

9. Meet the Press

10. “alternative facts”

11. Ministry of Truth

نامی بهتر از آنچه کانوی گفت پیدا کند. دقایقی بعد از فتح دوباره ۱۹۸۴ و قرار گرفتن آن در صدر کتاب‌های پرفروش — همان‌طور که قبلاً هم در طول سپتامبر ۱۹۸۳ تا آوریل ۱۹۸۴، یعنی سی و چهار سال بعد از چاپ اول کتاب در ۱۹۴۹، اتفاق افتاده بود — خبرنگاران سازمان‌های خبری مثل سی‌ان‌ان و پی‌بی‌اس با من تماس گرفتند تا دربارهٔ “آنچه اورول در این باره می‌گفت” اظهار نظر کنم.

من به کانوی، که بیان بی‌ملاحظه و بازی‌اش با کلمات ناگهان او را به عزیز صنعت طبع و نشر تبدیل کرده بود، لقب “ساحرهٔ دفتر ریاست جمهوری” دادم. او زن عجیبی بود که می‌توانست کتاب‌های جدی (و بالاتر از همه، کلاسیک‌های سوءهاضمه‌آور) را به پرفروش تبدیل کند، حتی اگر در طول سال‌ها فروش اندکی داشته بودند (یا اساساً از دایرهٔ چاپ بیرون گذاشته شده بودند). عبارت انگشت‌نمای او به سرعت جهانگیر گشت و به تعداد زیادی زبان‌های خارجی ترجمه شد؛^۱ البته نه اینکه فکر کنید بدگفتارهای رکن چهارم [دموکراسی = روزنامه‌ها] دست‌کمی از دولت داشتند یا اینکه به احتمال قوی در زبان انگلیسی فراموش خواهند شد. بعد از مصاحبهٔ خود من با پی‌بی‌اس، جملهٔ بعد را در گزارش منتشرشدهٔ آمازون دربارهٔ داستان پرفروش خواندم: «اورول، متولد ۱۹۰۳، در طول دو جنگ جهانی زندگی کرد و شاهد برآمدن رژیم‌های توتالیتربه مقیاس “خیلی سابقه”^۲ بود.» (متأسفانه — همان‌طور که انتظار می‌رفت — این اشتباه طنزی عامدانه نبود، به گونه‌ای که بعدها مطمئن شدم.)

انتشارات سیگنت^۳ کل تحول را “خیلی خوب مضاعف”^۴ می‌دانست. از متن

۱. هجده ماه بعد، نمونه‌ای دیگر از “گفتار نو”: این بار از سوی وکیل رئیس‌جمهور، رودی جولیان (Rudy Giuliani)، شهردار پیشین نیویورک، که ارجاعاتی متعدد به اورول به راه انداخت، که با توجه به شهرت جولیان به عنوان فردی “حقوقدان” احتمالاً از خانم کانوی هم فراتر رفت. جولیان در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی دربارهٔ پرزیدنت ترامپ گفت: «حقیقت حقیقت نیست.» (نویسنده)

۲. در متن، املاي *unprecedented*، به نقل از آمازون، به اشتباه *unpresidented* ذکر شده. برای آنکه منظور نویسنده تا جای ممکن به فارسی منتقل شود، ما هم “بی‌سابقه” را “خیلی سابقه” نوشتیم. (مترجم)

منتشر شده‌ او از داستان، دو ماه پس از مراسم تحلیف، حتی از گذشته هم بیشتر استقبال شد، و ۱۰,۰۰۰ درصد بر میزان فروش افزوده گشت، و ناشر بلافاصله اعلام کرد که چاپی جدید در ۱۰۰,۰۰۰ نسخه، به اضافه ۲۵,۰۰۰ نسخه از مزرعه حیوانات^۱، منتشر می‌کند. در بریتانیا، فروش چاپ پنگوئن از هزار و نهصد و هشتاد و چهار، که تا ۲۰ ژانویه حدود ۵,۰۰۰ نسخه در هر هفته به فروش می‌رسید، به دنبال رویدادهای خبری ژانویه، چند برابر شد، به نحوی که ناشر برانگیخته شد که بلافاصله ۷۵,۰۰۰ نسخه دیگر منتشر کند. راندوم هاوس هم، بر پایه پیش‌بینی‌های فروش، ۱۷۵,۰۰۰ نسخه دیگر به چاپ سپرد.

روشن است که افزایش فروش‌های هزار و نهصد و هشتاد و چهار نوعی واکنش نسبت به تلاش‌های گستاخانه ترامپ برای دست بردن در حقایق در مدت مبارزات انتخاباتی طولانی او و از زمان پیروزی‌اش در انتخابات نوامبر ۲۰۱۶ به بعد بود. داستان‌پردازی‌های او، هرچه بود، در طول هفته اول ریاست جمهوری‌اش حتی وقیحانه‌تر شد. برای مثال، علاوه بر ادعاهای عجیب و غریبش دربارهٔ تقلب گسترده در شمارش آرا و جروبحث‌ها و مجادله‌هایش در این باب که در انتخابات نوامبر آرای مردم^۲ را باخته است چون ۳ میلیون رأی “غیرقانونی” به صندوق‌ها ریخته شده است. ترامپ مدعی بود که ادعای دانشمندان دربارهٔ تغییرات آب‌وهوایی حقه‌ای ساخته و پرداختهٔ چینی‌هاست.

ترامپ در مانیفست شخصی‌اش، هنر معامله^۳ (۱۹۸۷) — که پاره‌ای از منتقدان آن را اظهاریه‌ای دربارهٔ فلسفهٔ زندگی او به سبک نبرد من هیتلر تلقی می‌کنند؛ دربارهٔ “بی‌باکی” و “عرض اندام” خود و علاقهٔ وافرش به “مبالغه درست”^۴ که به نظرش «شکلی معصومانه از اغراق — و شکل بسیار مؤثری از تبلیغ

1. Animal Farm

۲. popular vote؛ خوانندگان می‌دانند که در امریکا این کالج انتخاباتی است که در نهایت رئیس‌جمهور را انتخاب می‌کند، نه تعداد آرای نامزدها؛ همچنان‌که در انتخابات ۲۰۱۶ خانم کلینتن ۳ میلیون رأی بیشتر از ترامپ کسب کرد. ولی چون اعضای کالج انتخاباتی — از هر ایالت ۲ نفر — بسته به اکثریت آرا در ایالت خود رأی می‌دهند، ترامپ برنده شد. در اینجا منظور نویسنده این است که ترامپ کینه‌توزانه ۳ میلیون رأی اضافی خانم کلینتن را “غیرقانونی” می‌دانست! (مترجم)

3. The Art of the Deal

4. truthful hyperbole

است» — بحث می‌کند. تعجب ندارد که ازجمله کتاب‌های پرفروش آمازون دات‌کام در بعد از انتخابات، هنر معامله‌ترامپ بود. تا آخر ژانویه، این کتاب پیوسته در شمار پانزده عنوان پرفروش بود.

سلامت عقل آماری است — نه؟

جالب توجه است که ارتباط بین «واقعیت‌های بدیل» و دژستان^۱ اورول را اول بار خبرنگاری متذکر شد که آن را «عبارتی از جورج اورول» خواند؛ انگار که اورول خود یک وینستن اسمیت بوده است که دروغ‌های خود را با مهارت با زبانی هوشمندنا یا حتی دانلد ترامپ‌گونه بر زبان می‌آورد. همان‌طور که امیدوارم در بخش‌های بعد نشان دهم، این سردرگمی و کشاکش دربارهٔ جورج اورول نویسنده و عبارت‌پردازی‌های «اورولی» رویدادی بسیار معمولی است. آیا زبان «اورولی» همان سبک شفاف و مستقیم نویسنده است؟ یا دوگانه‌گویی^۲ و شریانهٔ «برادر بزرگ» است؟ مسلم است که در اذهان عموم — و در استعمال عام — آن صفت اصلی عمدتاً بر دومی دلالت دارد؛ و این معنای شیطانی و منحوس نام مرد در شکل صفت، منعکس‌کنندهٔ برآمدن چیزی است که می‌تواند «افسانهٔ اورول» خوانده شود؛ تغییر و تحول یک فرد به یک نماد. در سراسر کتاب دربارهٔ تفاوت موجود بین اورول و «اورول» بحث خواهم کرد، که دومی معرف نماد شاخص مطرح شده از سوی دارندگان انگیزه‌های ایدئولوژیک (یا ناظران کم‌اطلاع و بی‌توجه) است که در هر بحث و استدلالی دوست دارند دست بالا پیدا کنند و از آن حمایت می‌کنند.

ترامپ، صرف‌نظر از رسوایی‌های فراوان و درگیری‌های خانمان‌برانداز، ثابت کرده است که استاد تسلط بر امواج رادیو-تلویزیونی است. مثل این است که کل استراتژی مبارزاتی و چشم‌انداز حکومتی خود را بر این شعار معروف حزب در هزار و نهصد و هشتاد و چهار مبتنی کرده است: «هرکه گذشته را کنترل کند آینده

۱. dystopia؛ «زشتی» و «نگون‌بختی». برگرفته از فرهنگ علوم انسانی داریوش آشوری. (مترجم)

2. doublespeak

را کنترل خواهد کرد: هرکه زمان حال را کنترل کند گذشته را کنترل می‌کند. نکته در این است: هرکه زمان حال را کنترل کند گذشته و آینده هر دو را کنترل می‌کند. چنین قدرت فوق‌العاده‌ای برای تسلط بر عنوان‌های اصلی رسانه‌ها و دیکته کردن مکالمه عمومی در لحظه‌ها — به عنوان نمونه، ارتباط مستقیم او با عموم مردم از طریق حساب توییتری همواره فعالش^۱ — نمایشگر وحشتناک چیزی است که اورول “تغییرپذیر بودن گذشته”^۲ اصطلاح می‌کرد. این عبارت اشاره دارد به آنچه، به اصطلاح، تصحیح تاریخ توسط دیوان سالارانی نظیر وینستن اسمیت بود، یعنی واقعیت‌ها واقعاً “تغییرپذیرند”، یا به عبارت دیگر، انواع و اقسام “واقعیت‌های بدیل” می‌تواند اختراع شود تا اجازه دهد که سناریوهای مختلف به عنوان واقعیت پذیرفته شوند. بالاخره، وینستن اسمیت در افاق ۱۰۱ مغزشویی شده است تا باور کند که $2 + 2 = 5$ است. تلاش‌های او برای اثبات اینکه “سلامت عقل آماری نیست” مطلقاً شکست می‌خورد، و در نومیدی و یأس به خط آخر داستان می‌انجامد: «او عاشق برادر بزرگ است.»

با این همه، بیان یک توضیح لازم است. برآمدن اینترنت و صنعت اطلاعات سمعی در فرهنگ کنونی ما، نوع فعالیت‌هایی را که وینستن در وزارت حقیقت انجام می‌داد غیرلازم ساخته است. دولت ترامپ اکنون نیازی ندارد که مقالات قبلاً منتشرشده را بازنویسی کند تا به نحوی بازگشت‌پذیر با واقعیت‌های بدیل تازه مطابقت یابند یا مقالات تاریخ‌گذشته را در انطباق با واقعیت‌های ساختگی و قلابی دوباره‌نویسی کند، بلکه فقط نیاز دارد که یکریز “واقعیت‌های بدیل” را تکرار کند تا برامواج رسانه‌ای مسلط شود و مردم این “واقعیت‌ها”ی تغییرپذیر را قبول کنند، به همان صورتی که جولیا^۳ در هزار و نهصد و هشتاد و چهار به سادگی می‌پذیرد که اقیانوسیه^۴ “همیشه با اوراسیا^۵ در جنگ بوده است” نه با شرق آسیا^۶.

۱. رسانه‌های امریکایی از ۲۰۱۶ به بعد خود را با این سؤال مشغول کرده‌اند: «اورول درباره داندل ترامپ چه می‌گفت؟» این سؤال نیز ارزش مطرح کردن دارد: «ترامپ احتمالاً درباره اورول چه می‌گوید؟» (نویسنده)

2. mutability of the past

3. Julia

4. Oceania

5. Eurasia

6. Eastasia



شکل ۲. فراخوان "استیضاح برادر بزرگ" با دانلد ترامپ و نتیجهٔ انتخابات میان دوره‌ای ۲۰۱۸ در آمریکا شروع نشد که در طی آن کنترل مجلس نمایندگان را دوباره به دست دموکرات‌ها افتاد و تحقیقات کنگره برای استیضاح ترامپ آغاز شد. "برادر بزرگ" رانلد ریگن هم شاهد فراخوانی‌های پراکنده از سوی مخالفان سیاسی‌اش برای استیضاح او بود، همان‌طور که زیگی (Ziggy) در این کارتون، فوریه ۱۹۸۲، یادآور می‌شود. (تلاش‌ها برای استیضاح ریگن هیچ‌گاه حمایت کافی در کنگره به دست نیاورد. در عین حال، در ۱۹۹۹، اوضاع برای بیل کلینتن رئیس‌جمهور وقت به‌کلی متفاوت شد. او در دسامبر ۱۹۹۸ در مجلس نمایندگان تحت کنترل جمهوری خواهان استیضاح شد، ولی دو ماه بعد در سنا تبرئه گردید.)

گویندگان اخبار دیگر هیچ کنترلی بر قواعد سخنرانی‌ها ندارند، فقط شخص رئیس‌جمهور صاحب کنترل است. در عصر آسمان و ریسمان بافتن‌های بی‌پایان و فضای رایانه‌ای نامحدود — تجسم‌ها و اعتیاد به اینترنت به کنار — خطوط متمایزکنندهٔ واقعیت مجازی و "حقیقت عینی" (مفهومی که جورج اورول بال و پرداد) رنگ می‌بازد و در این آشوب است که $۲ + ۲$ می‌شود ۵.

البته، هیچ‌کدام از این آشفته کردن‌های زبانی یا پالایش‌های تاریخ با دانلد ترامپ یا حزب جمهوری خواه چیز تازه‌ای نیست (و بی‌سابقه). باراک اوباما،

سَلَف ترامپ، تنها رئیس‌جمهوری در تاریخ بود که هرروز در طول هشت سال اقامتش در کاخ سفید رسماً در جنگ بود؛^۱ و فراموش نکنیم که فقط بعد از هشت ماه اقامت در کاخ سفید جایزه صلح نوبل به او اعطا شد و از این نظر تنها رهبر سیاسی است که این جایزه را در سال اول زمامداری‌اش با شعار “جنگ، صلح است” کسب کرد. پرزیدنت بیل کلینتن هم استاد انکار واقعیت‌های عینی بود و به “واقعیت‌های بدیل” اعتقاد داشت، همچنان‌که به صورتی معرکه‌آلود و اصرار کرد که حقیقت شهادت و سوگند او درباره رابطه‌اش با “آن زن” (مونیکا لوینسکی)^۲ اگر شنونده به معنای کلمه “آن” توجه کند کاملاً قابل فهم می‌شود. آیا شبیه “عبارتی از جورج اورول” نیست؟

۱. اشاره نویسنده به جنگ افغانستان است که هرچند باراک اوباما شروع‌کننده آن نبود، در مدت هشت سال ریاست‌جمهوری‌اش به آن ادامه داد. (مترجم)

۲. Monica Lewinsky (۱۹۴۸ -)؛ زن زیبایی که خوانندگان احتمالاً به یاد دارند با بیل کلینتن رابطه داشت و وقتی مجبور شد، کلینتن با سوگند قلابی، همراه با شهادت همسرش در مورد “وفاداری” او، قضیه را ماست مالی کرد. (مترجم)